نگاهی به مجموعه اشعار آیینی «گل‌ها همه داوودی‌اند» سروده محمدتقی عزیزیان

باید به توصیف‌ها پر و بالی دیگر داد

[وارش گیلانی]

دفتر شعر «گل‌ها همه داوودی‌اند» سروده «محمدتقی عزیزیان» دربرگیرنده غزل‌های ۴ بیتی تا ۱۱ بیتی (به علاوه یک غزل به هم پیوسته و یک غزل‌مثنوی)، ۳-۲ مثنوی، یک ترکیب‌بند عاشورایی و تعدادی رباعی و دوبیتی است که در آخر کتاب آمده‌اند.

محمدتقی عزیزیان متولد ۱۳۶۲ است؛ شاعری ۴۱ ساله که طبعا هنگام سرودن شعرهای «گل‌ها همه داوودی‌اند» در سنین پایین‌تری قرار داشته است.

شعرهای این دفتر مذهبی و دینی (آیینی) درباره کعبه، حضرت محمد(ص)، حضرت زهرا(س)، حضرت علی(ع)، حضرت امام حسن(ع)، ماه رمضان، غدیر خم، حضرت مهدی(عج)، کربلا و امام حسین(ع) و شهدایش، حضرت ابوالفضل(ع)، حضرت علی‌اکبر(ع) و... است. علاوه بر این، اشعاری که شاعر درباره عمل، حسرت و... سروده، از جمله اشعار دینی و مذهبی این مجموعه است.

غزل‌هایی در مجموعه اشعار آیینی «گل‌ها همه داوودی‌اند» دیده می‌شود که در عین آیینی بودن، بسیار حسی و عاشقانه‌اند. در واقع، شاعر با اینگونه اشعار آیینی، بخشی از غزل‌هایش را از لحن‌ها و مقام‌هایی که صرفا مناسب هیات‌ها و مراسم عزاداری باشد بیرون می‌کشد و وسعتی دیگر به آنها می‌دهد تا این دسته از اشعار ظرفیت آن را داشته باشد که در جاهای دیگر هم خوانده و شنیده شود؛ یعنی نوعی غزل آیینی که کلاس دیگری - به جز کلاس هیات‌ها و مراسم عزاداری - می‌طلبد تا در آنها خوانده شود. در واقع شاعر با اینگونه اشعار، غزلش را از اندوهی دیگر پر کرده است؛ اندوهی عاشقانه و حتی به نوعی عاشقانه‌ای شادمانه:

«افسرده کنج غربت خود جا گرفته‌اند
این بیت‌ها بدون تو مولا، گرفته‌اند!
شور وصال، لحظه دیدار، انتظار
این واژه‌ها کنار تو معنا گرفته‌اند
تسبیح اشک‌های تو افتاده بر زمین
مرداب‌ها قیافه دریا گرفته‌اند
حسی شبیه ریزش باران به من بده!
دل‌ها به شوق روی تو نجوا گرفته‌اند
حسن‌ختام هر غزلم جمعه می‌شود
این شعرها ز دست تو امضا گرفته‌اند»

غزل نخست برای حضرت علی و غزل دوم عاشورایی است؛ غزلی که بیتی به این زیبایی دارد:

«اشک شما تسبیح‌های پاره است
وقتی که می‌آید محرم دلخوشم»

و غزل ۳ هم پیرو همان ۲ غزل اما نسبت به آن دو، شباهت بیشتری به مرثیه دارد، البته مرثیه‌هایی که هدف‌شان صرفا ایجاد شور و حرارت نیست. ما در شعرهای آیینی معاصر و گذشته خود، خاصه در اشعار عاشورایی، اشعار انقلابی کم نداشته‌ایم اما در این میان، ترکیب‌بند محتشم و شعر خوشدل تهرانی مشهورترند؛ همانی که گفت:

«بزرگ‌فلسفه قتل شاه دین این است
که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است
خوشا کسی که چنینش مرام و آیین است...»

اما بسیاری از اشعار آیینی محمدتقی عزیزیان صرفا توصیفی است و حرف‌هایی از این دست که انقلابی باشد یا اینکه نقش اجتماعی و فلسفی آن پررنگ باشد، کمتر دیده می‌شود؛ غزل‌هایی که نوع توصیف‌های‌شان گاه حتی به آیینی بودن یا نبودن شعر چندان کمکی نمی‌کند، یعنی در رشد و ارتقای معنوی آن، ضمن اینکه گاه در چنین شعرها و غزل‌هایی، ابیاتی خاص، حرف و زیبایی خود را به رخ می‌کشند، مثل بیت آخر غزل زیر، در صورتی که باید همه ابیات یک شعر یا غزل در این حد باشند؛ ابیاتی از این دست یا مشابه آن، یا در تنوع دیگر خود:

«خیل شهیدان تو ۷۳ تن بوده عزیز!
من از شهیدان توام وقتی به این در می‌رسم»

اینک کل غزل ۳:

«وقتی از اوج نیزه‌ها سر می‌زنی، سر می‌رسم
از بیت اول ناگهان؛ تا بیت آخر می‌رسم
طبل و لباس مشکی و زنجیرها و روضه‌خوان
یعنی «کبوتر با کبوتر» با کبوتر می‌رسم
تکلیف شعرم را بگو، ۶ ماهه روشن می‌کند
از هر دری دورم کنی از راه دیگر می‌رسم
از میمنه بر میسره، از خیمه‌ها بر کشته‌ها
گاهی به اصغر می‌رسم، گاهی به اکبر می‌رسم
خورشید خاک افتاده و برخاسته شور از زمین
زاغی سیه‌روزم که در غوغای محشر می‌رسم
یک شب شبیه چاوشی سمت خراسان می‌روم
یک شب معطر می‌شوم، از سمت قمصر می‌رسم
خیل شهیدان تو ۷۳ تن بوده عزیز!
من از شهیدان توام وقتی به این در می‌رسم»

مثنوی‌های دفتر «گل‌ها همه داوودی‌اند» هم کم‌وبیش سرنوشتی چون غزل‌های این مجموعه دارند؛ سرنوشتی که اغلب از طریق توصیف صرف شکل می‌گیرند؛ بی‌هیچ جهان‌بینی آیینی و بی‌نکات و ظرایف گفتاری. خلاصه کلام اینکه شعر و غزل این دفتر با صرف توصیف‌هایی از این دست که «رود گیج سراشیبی گیسویت، موج‌ها پریشان مویت، کوه‌ها مات تو و آفتاب از وسط دو دیده تو سر می‌خورد و...» شاعر را به سرمنزل مقصود نمی‌رساند؛ به مقصدی که کسب معرفتش از طریق پشتوانه‌های ادبی و تجربه‌های شخصی (که گاه شاعر را به کشف و شهودهایی نیز می‌رسانند) و مطالعه کتاب‌های دینی است؛ کتاب‌هایی که منبع و اصلند. در واقع هر شاعری که بخواهد یک عمر با توصیف صرف از دین و آیین و بزرگان دین بنویسد، یا حتی صرفا با توصیف از ملیت و عشق و دیگر مسائل، طبعا در همان دایره توصیف خواهد ماند و خود را در آن حبس خواهد کرد، اگر چه این محدوده، محدوده توصیف، دایره وسیعی و میدان جولان فراخی هم داشته باشد، اگر چه در این محبس یا دایره وسیع، دورها و گشت و واگشت‌های زیبای توصیفی را شب و روز دوره کنیم:

«رودها گیج سراشیبی گیسویت
موج در موج، پریشان سر مویت
کوه‌ها مات تو بودن که سر می‌زد
آفتاب از وسط طاق دو ابرویت
آسمان در تب باریدن چشمانت
ابر اردو زده بر خلوت زانویت
گردن‌آویز قشنگی‌ست برایت ماه
حلقه دور زحل نیز النگویت
چشم در راه نشستند، پریشان حال
فصل‌ها در پی برگشت پرستویت»

گاه نیز محمدتقی عزیزیان در مجموعه اشعار آیینی «گل‌ها همه داوودی‌اند»، برای گریز از توصیف‌های صرف، به کنایه‌ها پناه می‌برد، تا تغییر در غزلش را از این طریق - حالا آگاهانه یا ناخودآگاه - نشان دهد و این در حالی است که کنایه‌ها در شعر چندان میانه‌ای با جزئی‌نگری و تجربه‌ها و نگاه‌های کاشف ندارند. از این رو، بهتر است کنایه محوریت شعر را به دست نگیرد و میدان‌دار نباشد، اگر چه اغلب توانسته در حتی یک چاشنی و طبعا فراتر از آن به شیرینی و زیبایی شعرها کمک کند یا در ابیاتی نقش‌آفرینی کند؛ نقشی که بیشتر به تداوم معنایی شعر کمک می‌کند اما نمی‌تواند کلیت شعر را در بر بگیرد و روی آن موثر باشد.

در هر حال، محمدتقی عزیزیان در غزل زیر (و طبعا چند غزل دیگر)، کمی متفاوت از غزل‌های قبلی که صرفا توصیفی بودند، عمل کرده است، اگر چه در این غزل گاه از زیبایی‌ها دوری می‌کند:

«گم گشته‌ایم راه خودت را نشان بده
خورشید روی نیزه لبت را تکان بده!
بگذار چشم‌های غزل گریه‌ات کنند
قدری به برکه‌های دلم آسمان بده
دارم به ارتفاع غمت وصل می‌شوم
می‌ترسم از شکوه غمت... نردبان بده
تنها شدم شبیه تو در دشت نینوا
در من بدم! به لکنت شعرم زبان بده
غم داشتیم و مجلس ماتم گذاشتیم
پای عمل رسید ولی کم گذاشتیم...
با لقمه حرام نشستیم روبه‌روت
چون استخوان، همواره شکستیم در گلوت...
آقا به روی نیزه سرت را تکان بده!
گم گشته‌ایم راه خودت را نشان بده»

اما دوبیتی‌های آخر این دفتر.

دو بیتی اول که بیشتر شبیه شعرهای فکاهی است تا شعری جدی، اگر چه به نظر می‌آید که شاعر در جدیت آن کوشیده است، یعنی اینکه وقتی می‌گوییم: «برای دیدن تو هر تیر برق به دستش چراغی است» یا این اصطلاح ظریف که «چشمت را گرفته»، بیشتر به کار فکاهیون می‌خورد تا شاعران اشعار جدی:

«نگاهت چشم یاغی را گرفته
که از گل‌ها سراغی را گرفته
برای دیدنت هر تیر برقی
به دست خود چراغی را گرفته»

و دیگر اینکه باید گفت ظهور حضرت مهدی(عج) در راه تجلی پیدا کردن جهان و شکوفایی خوبی‌ها و زیبایی‌ها و ارزش‌های جهان است، نه اینکه برای پاره کردن جمله‌ها و خاک‌کردن واژه‌ها، تا نعوذبالله جهان را وارونه ببیند و صرفا کاخ‌ها را به تلی از خاک بدل کند که انگار نعوذبالله برای خراب کردن و خرابه کردن دنیا خواهد آمد. درست است منظور شاعر برانداختن بنیاد کاخ‌های ظلم است اما تصویری که شاعر ارائه می‌دهد جز ویرانی و خرابی را تداعی نمی‌کند، در صورتی که حضرت برای روشنایی و آبادی جهان می‌آید، نه شبیه آنچه شاعر می‌گوید و نیز فراتر از این:

«ظهورش جمله‌ها را پاک می‌کرد
هزاران واژه را در خاک می‌کرد
کنار او جهان وارونه می‌شد
تمام کاخ‌ها را خاک می‌کرد»

بعد اینکه چرا باید در یک رباعی عاشورایی از اصطلاح «از دهن افتادن» استفاده کنیم که بیشتر در حرف‌های معمولی و محاوره کاربرد دارد و در شعرهای طنز و نیمه‌طنز، مگر اینکه شاعری بتواند به درستی و زیبایی این «از دهان افتادن را با شهر شام و شامی دیگر» ربط دهد. به نظر من لازم نیست هر جا که تعبیر جالبی به ذهن‌مان رسید که ناگفته بود و ظاهرا عجیب، به زبان آورده یا بنویسیم، مثل همین «از دهن افتادن شام» که شاعر می‌خواسته با شهر شام ربطش بدهد به واسطه حضرت زینب(س) و طبعا آن را به واقعه قبل و بعد از کربلا که البته نتوانسته. به نظر من، تاوان این نتوانستن بیشتر از نپرداختن و نیاوردن اینگونه حرف‌هایی است که با جدیت جور درنمی‌آید یا ما توانایی آن را نداریم که جورش کنیم:

«تا قرعه به نام من می‌افتد مردم!
دلشوره به مرد و زن می‌افتد مردم!
می‌گفت سر بریده‌ای، بی‌زینب
این شام هم از دهن می‌افتد مردم!»

مجموعه اشعار آیینی «گل‌ها همه داوودی‌اند» از محمدتقی عزیزیان را نشر سوره مهر در ۵۹ صفحه چاپ و منتشر کرده است.

نگاهی به مجموعه غزل «صبح تازه‌دم» اثر عاطفه جوشقانیان

غزل‌سرایی جسورانه

الف.م. نیساری: مجموعه «صبح تازه‌دم» اثر «عاطفه جوشقانیان» ۴۵ غزل دارد که اغلب‌شان ۵ تا ۶ تا ۸ و ۹ بیتی هستند. مضمون غزل‌های این دفتر هم آیینی و مذهبی هستند و هم عاشقانه. تعدادی از آنها نیز غزل‌های دفاع مقدسی و درباره رزمندگان و شهدای مقاومت و مدافعان حرم هستند؛ مثلا درباره ۲ سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی و ابومهدی مهندس:

دو تا رفیق که پیروز داستان همند
دو تا رفیق که همواره قهرمان همند
دو تا رفیق که پرواز یاد هم دادند
دو تا رفیق که «قدقامت» نماز همند
تو آنقدر پدرانه پناه بردی که
تمام شهر پس از تو برادران همند
شما کبوتر صحن دو آسمان بودید
دو تا رفیق که حالا هم‌آشیان همند

که ستایش پرمغز و متناسب و با تناسبی بود، زیرا شاعر تا حدی توانسته رسالت و رفاقت ۲ سردار بزرگ را نشان دهد. اگرچه بهتر از هر ستایش و توصیفی، بهتر است حرف‌های بیشتری برای گفتن داشته باشد؛ حرفی ناگفته و شاعرانه یا حرفی گفته اما از منظر نگاهی دیگر در فضایی دیگر، تا معنا و محتوای بوده و موجود را ارتقا، عمق یا گسترش دهد، اگرنه صرف توصیف تنها یک مرتبه از شعار بالاتر است؛ کاری که عاطفه جوشقانیان در ستایش شهید نامدار و محبوب شهید حججی کمتر دچار آن شده:

از چشم تو حماسه شنیدن رساتر است
عطر تو از همیشه گلم، دلرباتر است
ای پاره‌های جان تو از جان، عزیزتر
جانی که وقف دوست شود پربهاتر است...

عاطفه جوشقانیان در غزل «رد پای رود» که برای سردار دل‌ها، حاج‌قاسم سروده نیز جز در یکی دو بیت نتوانسته ستایش و توصیف خود را توامان حرف‌ها و نشانه‌های نغزی کند که به صورت خاص از آن شهید بزرگوار بر جا مانده است. این هم بیت اول و آخر این غزل:

پر از توایم، پراکنده‌ای هوایت را
سپرده‌ای به پرنده غم صدایت را...
چقدر جای تو خوب است، هیچ‌کس اما
برای ما نگرفته هنوز جایت را

توصیفی کلی که کل ابیات غزل را (منهای یکی دو بیت) گرفته، آن هم با آخرین مصراعی که زبان و بیان سستی دارد: «برای ما نگرفته...». در صورتی که جابه‌جایی کلمات در شعر نباید از زور و تنگنای وزن انجام گیرد، بلکه باید بر اساس اصل زیبایی‌شناسی زبان انجام شود.

غزل‌های آیینی عاطفه جوشقانیان متنوع است؛ از شعرهای علوی و فاطمی و عاشورایی و رضوی و مهدوی گرفته تا اشعاری که شاعر برای امام حسن عسکری(ع) و حضرت عباس(ع) و حضرت معصومه(س) گفته و... اما حرف‌هایی که در بالا درباره غزل‌های عاطفه جوشقانیان گفتیم درباره غزل‌هایی که او درباره سرداران شهید گفته، درباره دیگر شعرها و غزل‌ها نیز مصداق دارد. مثلا درباره شعرهای عاشورایی اگر شاعر نتواند با زبان شعر (نه صرفا با توصیف و شعار) چیزی بر رسالت حضرت سیدالشهدا(ع) و حضرت زینب(س) و دیگر مسائل و مصائب عاشورا بیفزاید، در واقع کاری نکرده است. حال می‌توان پرسید: «چه کاری و چگونه؟» که جوابی دامنه‌دار دارد اما خلاصه‌اش این است که قرار نیست صرفا کلام امام را موزون کنیم، به خورد مخاطب بدهیم که اغلب اوقات همان زبان منثور احادیث و روایات خود گویاترند، یا قرار نیست صرفا رجز بخوانیم و به توصیف صرف قناعت کنیم و... بلکه باید از این منبع و از این خاک به تولیدی دیگر و منظری دیگر برسیم، یعنی باید از منبع عاشورا به نگاه و منظری دیگر برسیم که سرچشمه‌اش همان عاشوراست و باغ دیگری را بپرورانیم که خاکش خاک کربلاست. مثلا آنگونه که در گفتار و با قلم، نگاه آیت‌الله مطهری و دکتر علی شریعتی توانست، یا آنگونه که علی موسوی گرمارودی در شعر «خط خون» توانست؛ شعری که در عین استقلال، از زبان و نگاه دکتر شریعتی تاثیر پذیرفته بود. این در حالی است که شاعرانی ناتوان از این امرند و تنها دست به دامن توصیف و حرف‌های تکراری می‌زنند که طبعا تاثیری بر مخاطب ندارد، یا اگر دارد، تاثیرش بر مخاطب عوام است که سلیقه‌های نازلی دارند و ارتقاپذیر است اما نوع شعر و غزل ما سبب ارتقای ذوق و سلیقه و اندیشه آنان نخواهد شد. عاطفه جوشقانیان در غزل «عمود حرم» نیز جز حرف‌های تکراری نگفته و حتی فضا و نوع نگاه به حرف‌های تکراری را با بیان و زبانی دیگر بیان نکرده است:

نسیم آمده با سوز آه به خیمه
نمانده است به جز رنگ و روی زرد به خیمه
شتافت سمت فرات و سکینه در دل خود گفت
کمی بنوش عموا! تشنه برنگرد به خیمه
همین که تیر به مشکش نشست، شد متحیر
نگاه کرد به مشک و نگاه کرد به خیمه...

در غزل «از برکت نان» که شعری فاطمی است نیز همین فضای صرف توصیفی و تکراری حاکم است اما عاطفه جوشقانیان در غزل رضوی خود، از رسالت عاشورا ترسیم ظریف‌تر و باتناسبی ارائه داده است. یعنی نقبی که او شاعرانه از خراسان به عاشورا می‌زند، در ایجاد فضا و نگاه دیگری به عاشورا نقشی موثر ایفا می‌کند، حتی توصیف واقعیت «دعای باران» حضرت رضا(ع)، در بیت دوم، به دیگر ابیات دارای حرف‌های نغز و نگاه تازه، نقشی بجا و موثر می‌بخشد، زیرا توصیف نیز در اینجا خود عین حرف نغز متن عمل می‌کند:

ای حصن محکم! شرط ایمان را عوض کردی
تفسیرهای سست ایمان را عوض کردی...
جز با دعای تو یقین دارم نمی‌آمد
ای آسمان، تصمیم باران را عوض کردی
حتی به اشک شیعیان خود جهت دادی
گفتی حسین... آنگاه جریان را عوض کردی...

و در غزل «دارالسلام» نیز تا حدی نشانه‌هایی از رسالتی که یک شعر در مقام شعر آیینی یا هر نوع شعر دیگر باید داشته باشد، دیده می‌شود؛ نشانه‌هایی از طریق نشان دادن شأن و مقام حضرت علی(ع)، البته در حد خود شعر و در حد توانی که دارد:

در خطبه‌ها از بس معطر بود نامت
پروانه‌ها پر می‌کشیدند از کلامت
بخشیده خواهد شد جهانی با نگاهت
سنجیده خواهد شد عدالت با مرامت
هم شامل دشمن شده هم شامل دوست
فیض مدامت، جلوه‌های ناتمامت
سائل غنی برگشت از سمت رکوعت
حتما قیامت می‌کنی وقت قیامت
آن شب، شب خوف و خطر آرام بودی
آرام بودی و شتابان بود گامت
در بستر دریا فقط دریا می‌آید
آن شب به ما ثابت شد ای مولا مقامت
مولا! سلامت مانده بی‌پاسخ دوباره
ای بیت زهرا تا ابد دارالسلامت
از حُسنِ آغاز تو می‌شد خوب فهمید
مهدی یَقینا می‌شود حسن ختامت

مجموعه غزل «صبح تازه‌دم» عاطفه جوشقانیان سرشار از کلمات مذهبی است، چرا که بیش از نیمی از اشعار این کتاب را غزل‌های آیینی به خود اختصاص داده است. شعرهای عاشقانه این دفتر اما نسبت به اشعار آیینی شاعرانه‌تر عمل کرده‌اند و بار شعریت‌شان بیشتر است، زیرا در اشعار آیینی با ابیاتی که نظم بوده یا بار شعری‌شان کم بوده بسیار مواجه می‌شویم، حتی در همین اشعاری که در بالا مثال زده‌ایم، به ابیاتی برمی‌خوریم که خالی از ظرایف و دقایق شاعرانه‌اند؛ ابیاتی نظیر:

چقدر جای تو خوب است، هیچ‌کس اما
برای ما نگرفته هنوز جایت را

شتافت سمت فرات و سکینه در دل خود گفت
کمی بنوش عموا! تشنه برنگرد به خیمه
همین که تیر به مشکش نشست، شد متحیر
نگاه کرد به مشک و نگاه کرد به خیمه...

یا ابیاتی از این دست:

بلند شو پسرم، تو قیام خواهی کرد
رسالت پدرت را تمام خواهی کرد

البته شعرهای آیینی عاطفه جوشقانیان گاه از بهترین اشعار اوست. شاید هم تصور او از اشعار آیینی این است که باید به صورت مستقیم به گفتار و رفتار امامان و معصومان و بزرگان دینی بپردازیم و این نوع پرداختن سبب قافیه باختن شاعر می‌شود، اگرنه او که می‌تواند در غزل‌های عاشقانه شور و حرارت خود را به تخیل عاشقانه ببخشد و این دو را در غزل به یک بستر آورد، چگونه در جای دیگر نمی‌تواند. البته به‌نوعی نیز طبیعی است که خاصیت حرارتی و شور عاشقانگی با متانتی که در اشعار آیینی باید رعایت شود سبب می‌شود دست شاعر از این لحاظ کمی بسته شود اما شاعر رند و زرنگ آن است که برای رسیدن به این شور و حرارتی که خود را در قدرت زبانی شاعر نیز نشان می‌دهد، سرچشمه را پیدا کند و راهی برای رسیدن بجوید.

باید گفت تخیل و عاطفه عاطفه جوشقانیان با چاشنی جسارت و بی‌پروایی نسبی او، به غزلش شور و حرارتی دیگر می‌دهد و به زبانش قدرت:

به شکر پنجره‌ها لذت پگاه بریز
به جام آینه‌ها یک دو جرعه آه بریز
پر از کدورتم امشب، به چشمم از سر لطف
دو کاسه نور بپاش و دو قطره ماه بریز
اگرچه از سر تقصیر اگرچه از سر شوق
لطیف می‌شوم ای اشک! گاه گاه بریز
مرا به‌خاطر این شرم از گناه، ببخش
گناه‌های مرا با همین نگاه بریز
جنون من! هیجان باش و باز طغیان کن
دوباره در دل من شوق اشتباه بریز

غزل‌های عاطفه جوشقانیان تقریبا در این حال و هوا سیر می‌کنند که نمونه‌هایش را دیدید؛ غزل‌هایی که تا حدی و به نوعی تازه و امروزی است اما در راستای «غزل نو» قرار نمی‌گیرند. شما به بیت اول و آخر غزل زیر توجه کنید: نشانه‌هایی از ظرافت‌های شعری امروز خواهید دید اما در ابیات دیگر نزدیکی بسیاری به زبان و بیان و فضای شعر دیروز مشاهد خواهید کرد و نیز همان نوع نگاه را:

ماه را از آسمان تا پیش پایت می‌کشانم
عذرخواهم، بیش از اینها نیست دیگر در توانم
بی‌تو دلگیرم، عبوسم، ساکتم، اندوهگینم
با تو خوشحالم، پر از شوقم، پر از حرفم، جوانم
سربه‌زیر و روشنم، محجوب و شرقی، مثل خورشید
با وقار و ساده‌ای، بی‌غل‌وغش، آیینه جانم!
اشتیاق سال‌ها نور و فراوانی‌ست در من
مصرم و باری عزیزی هست امشب میهمانم
این منم، شوق تنفس در هوایت، شانه‌ات کو؟
می‌شود اندازه عطرت در آغوشت بمانم؟

اما باید گفت، همان‌طور که هر آدمی باید معاصر خود باشد، هر شاعری نیز باید معاصر خود باشد.
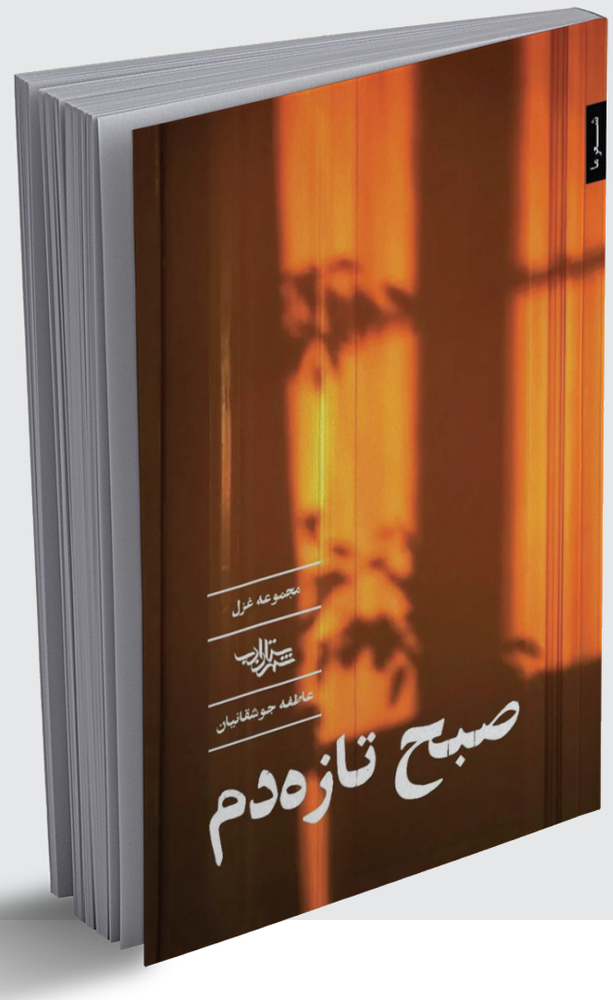
مجموعه غزل «صبح تازه‌دم»، اثر عاطفه جوشقانیان را انتشارات شهرستان ادب در ۱۰۰ صفحه منتشر کرده است.